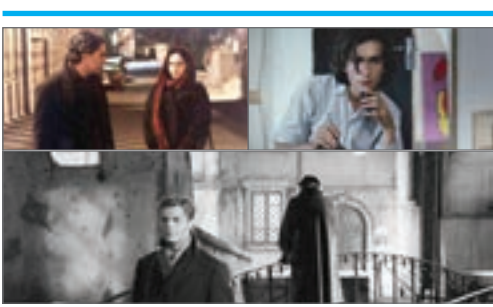


شبانه‌های نافر جام

فیلم‌هایی که بر پایه «شب‌های روشن» فیودار داستایفسکی ساخته شد



حسینی

روبر برسون، کارگردان تأثیرگذار سینمای فرانسه که از ستایشگران داستایفسکی است ودو فیلم خودرا برپایه آثار این نویسنده برجسته روس ساخته است. جایی می گوید: «من به خود اجازه نمی دهم که از داستان‌های طولانی او استفاده کنم. آن‌ها دارای زیبایی صوری تام هستند. من تنها دو داستان کوتاه را برگزیدم زیرا می توانستم آن‌ها را به خدمت خود درآورم. به جای اینکه خود به خدمت آن‌ها درآیم،«برسون به شکوه شاهکارهایی چون «برادران کارامازف» اشاره می کند که اپیز سینما از پس بازآفرینی آن برنمی آید (با دست کم این فیلم‌ساز بزرگ اقتباس از شاهکارهای فیودار داستایفسکی را فراتر از توان خود می داند). او همچنین می گوید: «داستایفسکی را برگزیدم چون بزرگ‌ترین است. به داستان‌های طولانی او که در حکم زیبایی مطلق هستند کاری نداشتیم. آن‌ها خیلی پیچیده و به شدت روسی هستند. این دو داستان ساده به کار من می آمدند» (باد هر جا بخواهد می وزد. بابک احمدی. شرکت تهران فاریاب. چاپ اول، ۱۳۶۴. صفحه ۷۴). سینماگر نامی فرانسوی درست می گوید، نه‌تنها رمان‌های شاخص پرچم داستایفسکی که عموم شاهکارهای ادبیات جهان در ظرف سینما نمی گنجند و نگارنده این یادداشت کمتر فیلم اقتباسی‌ای دیده است که با اثر ادبی مبنای خود برابری کند. اینجاست که فیلم‌ساز هوشمند سنگی برنمی‌دارد که نتواند بزند! خود برسون سراغ داستان بلند – یا به قول خودش کوتاه - «شب‌های روشن» می‌رود و این کار دوره خامی نویسنده‌اش را فیلم می کند. البته وقتی از خامی حرف می‌زنیم حواسمان هست که ناپختگی غول‌های ادبیات احتمالاًاز ناپختگی آدم‌های معمولی- از جمله‌نویسندگان معمولی ومیان‌مایه-تمایز است. در ادامه، داستان یادشده و سه اقتباس سینمایی بر مبنای آن را کوتاه معرفی خواهیم کرد.

● یک عاشقانه لطیف

فیودار داستایفسکی (۱۸۸۱ - ۱۸۲۱ میلادی)«شب‌های روشن» را وقتی نوشت که فقط ۲۷ سال داشت، هنگامی که نویسنده جوان هنوز بابت فعالیت‌های سیاسی‌اش علیه تزار به سبیری تبعید نشده بود. او در این داستان به دیدار مردی تنها و رؤیایاف با دختری به نام ناستنکا می‌پردازد. مرد که راوی داستان است، حین پرسه‌های شبانه‌اش، در جایی از شهر با دختر آشنا می‌شودودرمی‌یابد که او به امید دیدار مرد موردعلاقه‌اش به آنجا آمده است. دختر و آن مرد یک سال پیش‌تر از این شب، برای دیدارشان در چنین تاریخی پیمان بسته‌اند اما آن‌یک بر سرقرار نمی‌آید. ناستنکاشب‌های بعدراهم سر ساعت به معیادگاه می‌آید تا سرانجام معشوق را ببیند. در این میان مردرؤیایاف باهمراهی می‌کندومکالماتی بینشان شکل می‌گیرد ورفته‌رفته به دختر علاقمند می‌شود. همراهی آن‌ها تا شب چهارم ادامه داردودرست وقتی کهقرار است عشقی تازه‌بین دوسوی ماجرا رقم بخورد، شخص پیمان شکن پدیدار می‌شود. حالا راوی داستان می‌ماند و تنهایی‌ها و خیالاتش... این داستان داستایفسکی جوان را در مقایسه با آثار شاخصش باید کاری درجه‌دومحسوب کرد. اما به هر حال روایتی لطیف و دوست‌داشتنی وبرطرف‌دار است که سراغ آدم‌های بی‌کس وکار جامعه وحساساتشان رفته است.

● اقتباس استاداز داستان متوسط

یک اقتباس مشهور «شب‌های روشن» فیلم «چهار شب یک رؤیابین» به‌نویسندگی و کارگردانی روبربرسون است. این فیلم سال ۱۹۷۱ با بازی ایزابل واینگارتن و گیوم و فورت ساخته شد. برسون این فیلم را تاندازه‌ای نزدیک به کتاب منبعش به تصویر کشیده. اگرچه‌زمینه ماجراها را به جای سن پترزبورگ در شهر پاریس قرار داده و زمان آن را از سده نوزدهم به سده بیستم آورده است. جوان نقاشی به نام ژاک یک شب دختری به اسم مارته را روی پل و در حال خودکشی می‌بیند. قضیه بدعهدی معشوق دختر ونیامدنش سر قرار است. این مواجهه به آشنایی و صمیمیت دو شخصیت می‌انجامد. خط داستان در فیلم کمابیش مانند کتاب پیش می‌رود. ژاک روزها نقاشی می‌کشد وچین آن حرف‌هایش درباره مارته را ضبط می‌کند. سرانجام وقتی دو جوان می‌خواهند مسیری مشترک برای همراهی‌با یکدیگر ترسیم کنند، معشوق گمشده از راه می‌رسد... فیلم گرمای یک ملودرام متعارف را ندارد اما ساخته یکی از استادان داستان سینماست.

● یک نسخه وفادار

لوچینو ویسکونتی، از بزرگان سینمای ایتالیا، فیلم‌نامه «شب‌های روشن» یا «شب‌های سپید» را با استفاده از کتاب داستایفسکی نوشت و سال ۱۹۵۷ آن را ساخت. این اقتباس به داستان بسیار نزدیک است اما ویسکونتی نیز زمینه را از روسیه به کشور خود منتقل کرده است. همچنین راوی برخلاف داستان اصلی اسم دارد. نقش ماریو از مارچلو ماسترویانی بازی می‌کند و ایفای نقش دختر که ناتالیا نامیده‌شده به‌عهدماریاشل بوده‌است. ماریوی رؤیاپرداز شب‌ها در خیابان‌های شهر تاریخ واپاشیل کانال‌های فراوانی می‌چرخد وباقی داستان را هم که می‌دانید. یک نکته جالب این اثر، تبار اسلاودختر دمدمی مزاج قصه‌است، انگار ادای دینی دیگر به داستایفسکی روس شده باشد! فیلم در مقایسه با نسخه فرانسوی بار عاطفی بیشتری دارد و بیننده در پایان با ماریوی تنها روبه‌رو می‌شود که چشمانش خیس از اشک است.

● با صد هزار مردم

اقتباس ایرانی «شب‌های روشن» (۱۳۸۱ خورشیدی) با همین نام، حتی آن دو ساخته فیلم‌سازان بزرگ اروپا را دیده باشید، به احتمال بسیار قوی نامیدتان نخواهد کرد، سهل است، شاید حتی فیلم فرزاد مؤتمن بیشتر به دل ادیبانی‌ها بنشیند. فیلم‌نامه را سعید عقیقی نوشته. تا توانسته آن را به ذائقه ایرانی نزدیک کرده است. البته تعاملات وروابط آدم‌های این فیلم را شخصیت‌های غرب نشین هم می‌توانند داشته باشند، اما شخصیت مرد فیلم با بازی مهدی احمدی، فردی دلبسته ادبیات فارسی است و همین شخصیت‌پردازی به انس ما ادیباتی‌های ایرانی با فیلم پاری نامیده‌شده مرد مدام اشعاری از ادبیات کهن و نو برای دختر می‌خواند که نقشش را هانیی توسلی بازی کرده‌است. مثلاً این بیت رودکی: «با صد هزار مردم تنهایی / بی صد هزار مردم تنهایی». قصه هم که تقریباً همان قصه آشنای داستایفسکی است.

شهریار

فرهنگ و ادبیات

مجید خاکیور

یادمان

آن‌طور که داریوش شایگان در کتاب «پنج اقلیم حضور» آورده، نخستین اشاره‌ها به چند رباعی خیام، صدسال پس از مرگش کشف شد. خیام هیچ‌گاه در دوران حیاتش به‌شاعری شناخته‌نشده‌وجز حلقه‌نزدیکی‌از یاران موافق، احدی‌رباعیاتی‌را که قرن‌ها بعد تا اقصی‌نقاط جهان رفت ننشیده‌بود. چرا خیام که دانشمند نامداری بود چنین پنهان کارانه شعر می‌گفت و چنین در عصر خویش غریب بود؟ ترس از تکفیر شدن را یکی از مهم‌ترین علل این غربت دانسته‌اند. خیام در دوره‌ای می‌زیست که عقل به حاشیه رانده شده بود، فلسفه و علوم را خوار می‌شمردند و فیلسوفان و عارفان را به کفر و نامسلمانی متهم می‌کردند. سلجوقیان، حاکمان آن روزگار، در ابتدا مردمانی بودند که از فرهنگ و تمدن بهره کمی داشتند. در دوره حکومت آنان «مشیت‌گرایی و تقدیرگرایی آرام جای خردورزی

- سؤالی که همیشه مطرح بوده و هنوز هم شاید برای

برخی مطرح باشد این است که چرا خیام در دوران حیاتش به شاعری شناخته‌نشدد؟ ظاهرا رباعیاتش را در حاشیه کتاب هایش می‌نوشته و صدسال پس از مرگش بوده که به وجه شاعری او اشاره‌هایی‌شده است. چه چیزی باعث شده بود که خیام این‌طور شعر و اندیشه‌اش را پنهان کند و بروز ندهد؟

همین‌طور که الان هم بعضی‌ها در کنار شغل و فعالیت اصلی خود فعالیت‌های دیگری دارند، به‌احتمال زیاد شاعری حرفه اصلی خیام نبوده و جنس رباعیات خیام هم نشان می‌دهد این کار را نه از سر تفتن انجام می‌داده و نه شغلش بوده است. حوزه کاری‌اش در نجوم و ریاضیات و فلسفه بوده و از محتوای رباعیاتش می‌توان تشخیص داد که شعرها را بعد از دوران فعالیت‌های اداری و کاری‌اش نوشته و بعدا جمع‌آوری شده است. بنابراین پیشه اولی خیام شعر نبوده و برای همین است که کسانی که به سراغ خیام رفته‌اند ابتدا بیشتر با رساله‌های او در حوزه هندسه و فلسفه آشنا بوده‌اند، نه شعرش.

● آیا اینکه مانند حافظ یا سعدی مشغله اولش شاعری نبوده و به عنوان دانشمند فعالیت می‌کرده، می‌شود تمام دلیلی‌باشد که اصلا شعرش را جز برای خواص و خودی‌ها، بروز ندهد؟

هیچ یک از شاعرهای ما در زمان خودشان شعرشان را منتقل نمی‌کردند. کما اینکه اشعار حافظ را فردی به نام محمدکل اندام سال‌ها بعد از حافظ جمع‌آوری و کتابت و منتشر می‌کند. رسم بر این بوده که افراد به مناسبت‌هایی اشعاری می‌گفتند و بعد دوستداران این‌ها جمع می‌کردند. از طرفی نکته دیگری هم درباره خیام هست که ما اگر حتی آن رباعیاتی را که امکان انتسابش به ایشان بیشتر است مرور می‌کنیم می‌بینیم این رباعیات که اصولا پرسشگرانه است و از سطح عمومی جامعه بالاتر است، شاید برای مردم آن دوره جذابیتی نداشته است. از طرف دیگر باتوجه‌به اینکه در این رباعیات، خیام یک نوع بی‌اعتنایی به حکومت داشته و گاهی نقدی مستقیم یا غیرمستقیم به اوضاع اجتماعی و سیاسی و مذهبی روزگارش می‌کرده، شاید یکی از دلایل پنهان کردن شعرهایش هراسی بوده که از انتشار این اندیشه‌ها در جامعه متعصب آن دوره داشته است.

● ظاهرا در دوره‌ای که خیام در آن می‌زیسته، یعنی در دوره سلجوقی، هر اندیشه‌ای جز اندیشه غالب و اندیشه‌ای که قدرت را در دست داشته حذف می‌شده یا دگراندیشان به شدت برخورد می‌شده است. این فضای سخت‌گیری و جزم‌اندیشی چه تأثیری بر تفکر و شعر خیام داشته است؟ آیا این شعرها صیانی است بر آن فضا؟

من فکر می‌کنم این شعرها نوعی درددل باشد از نگاه خیام. با اینکه فردی بوده که در دستگاه علمی حکومت جایگاهی داشته. از اوضاع روزگار خودش دل زده بوده است. از طرفی دوره سلجوقی دوره

کتاب‌خوان

درباره خیام و رباعیاتش کتاب‌ها و مقالات گوناگونی نوشته شده است اما «من و کوزه» نگاهی متفاوت به سروده‌های حکیم خراسانی کرده است. مؤلف این کتاب، حسین آتش‌پور، داستان نویسی، است و با ذهنیت و نگاه یک داستان‌نویس هم سراغ خیام رفته است. کتاب با پیش‌درآمدی با عنوان «خراسان نیشابورش را تا بوتنوس آیرس باد یا خود برده است، آغاز می‌شود و سپس به بخش‌های بعدی آن می‌رسد. در بخش نخست «من و کوزه» مؤلف دیدگاه‌هایش را درباره شکل و ساخت و سازه‌های داستانی قالب ترانه (رباعی) همراه با نمودار ارائه می‌کند. او بحثی مبنی بر این را پیش می‌کشد که شعر چگونه به داستان نزدیک می‌شود و از سازه‌های داستانی بهره می‌برد. آتش‌پور در این بخش به نگاه موجز خیام در شرایش رباعیات تأکید می‌کند. در بخش بعدی، بحث‌گسترش پیدا می‌کند و درباره سرچشمه ساخت و شکل داستانی رباعیات کندوکاو می‌شود. نویسنده در این پژوهش نکاتی چون گردش زمین به دور خود و

گفت‌وگوبا دکتر هادی بکاکیان درباره زمانه خیام و علت مخفی ماندن وجه شاعری او

هراسِ چهلِ جماعت

را گرفت. [...] حضور و نفوذ گسترده [...] افراد] متعصب و کم‌بهره از دانش همراه با گرایش خلفا به آرای اهل حدیث و جماعت در آغاز سده سوم به افول معتزلیان [که به اصالت عقل در اسلام باور داشتند و به عقل‌گرایی بها می‌دادند] کمک کرد و با گسترش اندیشه‌های اشاعره [که به علوم نقلی بها می‌دادند] آزادی‌های فکری و عقیدتی قرون سوم و چهارم رو به افول نهاد و زمینه را برای جبرگرایی و اعتقاد مغرط به قضاو قدر فراهم ساختند.
^ آن اوضاع عقل‌ستیز می‌توانست هر آزاده و اندیشمندی را به گوشه‌گیری و درون‌ریزی بکشاند، چنان که خیام را کشاند و البته آنان را به عصیان و اعتراض وادارد. چنان که خیام را واداشت. اعتراض به قدر نادیدن آزادگان را می‌شود در این رباعی دید:

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان / برداشتی من این فلک را ز میان
از نو فلک دگر چنان ساختمی / کازاده به کام دل رسیدی آسان
و هشداردادن به حاکمان را که آنان نیز رفتنی هستند در این رباعی:
آن قصر که بر چرخ همی زد پهلو / بر درگاه او شهان نهادنی رو

انحصارطلبی سیاسی-مذهبی می‌شود که بسیاری از افراد از تحصیل در آن محروم می‌شدند. ضمن اینکه به نوعی اندیشه‌های جزم‌گرایانه‌ای که خواجه نظام الملک به آن دامن می‌زند در این نظامیه‌ها به اوج خودش می‌رسد.

- و پاسخ خیام به این جریان و فضا چه بوده است؟

در برخی از رباعیات خیام بحث اینکه بسیاری از گرایش‌های مذهبی در آن دوره به بیراهه می‌رود نمی‌شود حرف درستی از درونش درآورد دیده می‌شود و گاهی از علم و درس و مکتب و این‌ها گله می‌کنده‌هیچ به درد نخورده است. از زاهدانی که گرفتار سیاست و حکومت هستند گله می‌کند و می‌نالد. در درون این رباعیات می‌شود این‌ها را ردیابی کرد و ببی برد که از شرایط علمی زمان خودش هم به‌شدت ناراحت است. رباعی معروفی دارد که: دشمن به غلط گفت که من فلسفیم / ایزد داند که آنچه او گفت نیم/لیکن چو در این غم‌آشيان آمده‌ام / آخر کم از آنکه من بدانم که کیم به نوعی می‌شود از این رباعی تشخیص داد که خیام می‌خواهد به آنجا برسد که در واقع گرایش‌های فلسفی دارد و جامعه آن روز که فیلسوفان و اندیشه فلسفی را نهی و تعقیب می‌کرد و آزار می‌داد. یکی از گله‌های او است.

● پس به عبارتی می‌شود گفت شعر خیام پاسخی به جریان خردستیزی آن دوره است. در واقع در درون شعر خیام - اگر تحلیل محتوایی شود - گله او را از خردستیزی و رواج اندیشه‌هایی می‌بینید که بیشتر آن‌ها جنبه‌های سطحی دارد و درعین حال سعی دارد کسانی را بسازد که به درد حاکمیت سیاسی-مذهبی زمان خودش بخورد. حال به صورت مستقیم یا غیرمستقیم.

● خیام دانشمند پرتلاشی است، اما در شعرهایش به دم را غنیمت شمردن و بی‌اعتباری دنیا تأکید می‌کند. این دو جنبه او کمی به نظر شما متناقض نیست؟
خیلی‌ها در این باره صحبت کرده و گفته‌اند بحث دم غنیمت شمردن خیام پیروی از فلسفه اصالت لذت است. اما واقعیت این است که آن دمی که خیام به دنبالش است، به‌معنای لذت بردن سطحی و ظاهری از اوضاع نیست، بلکه به نوعی معتقد است انسان اگر می‌خواهد به سمت اندیشه و تفکر درست برود

کشاکش‌ها و منازعات فکری و سیاسی و اجتماعی است و بسیاری از جوامع سر همین منازعات آسیب می‌دیدند. نیشابور در آن دوره بیش از شهرهای دیگر سر همین منازعات سیاسی، اجتماعی، مذهبی آسیب دیده است، بنابراین احساس می‌کنم مخاطب شعر خیام مردم آن دوره نیستند. چون به هر صورت مردم آن دوره درک چندانی از اوضاع نداشتند یا اصلا به نوعی زبان خیام را نمی‌فهمیدند، چون شعر خیام خیلی فراتر از زمان خودش است، بنابراین من این‌ها را به نوعی واگویه‌های شخصی خیام با خودش می‌دانم. گلابه‌هایی که پیش خودش مطرح می‌کرده‌است. اما می‌شود تشخیص داد که اوضاع سیاسی و اجتماعی زمانه خیام در درون این رباعیات مستتر است و به نظر می‌رسد دارد یک جوهرهایی وضعت را با زبان شعر بیان می‌کند.

● نقش مدارس نظامیه و خواجه نظام الملک در به وجودآمدن آن فضای سرد و سخت و بسته و جزم‌اندیشانه چه بوده است؟

از زمان حاکمیت اقوام بیگانه بر ایران که از غزنویان شروع می‌شود، به این خاطر که آن‌ها به شدت به دنبال کسب مشروعیت در جامعه ایران و فضای سیاسی آن هستند، خودشان را به لحاظ ظاهری جریانی می‌دانند که می‌خواهد به نوعی اندیشه‌های خلافت عباسی را از نظر مذهبی و سیاسی در جامعه پیاده کند. یکی از تفکراتی که نشئت گرفته از خلافت متعصب عباسی است، مقابله با هر نوع جریان فکری و اندیشه‌ای که مسئله خلافت و بحث حاکمیت سیاسی در آن دوره را به چالش بکشد، بنابراین مقابله با تصوف و اندیشه‌های عقلی از غزنویان شروع می‌شود و در دوره سلجوقیان به اوج خودش می‌رسد.

اوج این جریان در دوره سلجوقی تقریباً با شکل‌گیری نظامیه‌ها به کمال می‌رسد و آن اندیشه‌ای که در جریان حاکمیت سیاسی آن دوره وجود دارد و می‌خواهد افرادی را پرورش بدهد که ادامه‌دهنده تفکرات سنتی سیاسی زمان خودش باشد در درون نظامیه‌ها و با ذهنیت خواجه نظام الملک شکل می‌گیرد. خواجه نظام الملک کاملاً انحصار را به نفع فقه شافعی و اشعری که خودش به آن معتقد بوده شکل می‌دهد و نظامیه‌ها نماد یک

خیام‌داستان‌نویس

نگاهی به کتاب «من و کوزه» که ترانه‌های حکیم عمر خیام را از دیدی متفاوت بررسی کرده است

کمینه‌گرا (مینی‌مالیستی) است و هر یک نیز شکلی متفاوت از بقیه دارد. او البته ساخت دورانی و ۳۶۰درجه بیشتر ترانه‌ها را گوشزد می‌کند و آن را دستاورد جهان‌بینی و تجربیات حکیم عمر خیام در نجوم و ریاضیات و... برمی‌شمارد. همچنین بر این باور است که برخی ترانه‌ها ساختار قصه‌وار ندارند اما جزئیاتی در آن‌ها وجود دارد که ماهیت یا کارکردشان را به داستان نزدیک می‌کند. در کتاب «من و کوزه» سازه‌های داستانی همچون خیام در شخصیت (قهرمان)، زاویه دید، روایت، رخداد، جزئی‌نگری، فضا، تصویر، ایجاز و جز این‌ها بررسی می‌شود. شاعر و دانشمند خراسانی در این کتاب شخصیتی جامع‌نگر معرفی می‌شود که به جایگاه و



دبیدیم که بر کنگره‌اش فاخته‌ای / بنشسته همی گفت که: کوکو، کوکو؟
یا این یکی که از جهان گذرا می‌گوید که شاه و بنده در آن هم‌عاقبتند:
این کهنه رباط را که عالم نام است / آرامگه ابلق صبح و شام است
بزمی‌ست که وامانده صد جمشیداست/گوریست که خوابگاه صدبهرام‌است
رباعیات خیام را راه مقابله منفی هم دانسته‌اند: «علیه تفکر دینی حاکم سخن گفت و برای نفی خودمداری وزیر قدرتمند سلجوقی. حداقل در سخن به همه چیز پشت پا زد. در واقع او برای پایان دادن به یک اندیشه نادرست، از پایه و ریشه به آن حمله کرد و به رد اصالت آن پرداخت و این شاید‌دهن‌کچی و عصیانی در مقابل یک جریان فشری‌گری دینی بود.»
^در گفت‌وگویی باهادی بکاکیان که دکتری تاریخ ایران اسلامی دارد، پژوهشگر و مترجم و نیشابورشناس است، از تأثیر زمانه بر شعر خیام و علل پنهان ماندن وجه شاعری او تا یک قرن پس از مرگش پرسیدیم. او معتقد است خیام دانشمندی بود که حرفه اصلی‌اش شاعری نبود و از طرف دیگر هراس داشت تا دیدگاهش را بروز دهد.

باید اصل شادی را در درون خودش نگه دارد. این شادی است که انسان را به پیش می‌برد. به انسان یاد می‌دهد که فکر کند، به سمت خردورزی برود. این با آن لذتی که در اندیشه اپیکوری یا در پوچی اگزیستانسیالیست‌ها وجود دارد مقداری متفاوت است. به این معنا که خیام باتوجه‌به وضعیت بسیار غم‌بار زمان خودش که بسیاری از این مشکلات را می‌دیده و از آن تأثیر می‌گرفته، وقتی صحبت از دم می‌کند مقصودش این است که باید انسان از لحظه زندگی‌کند، از لحظه خودش سود ببرد و با شاد بودن بهتر ببیندیشد و بهتر بتواند به خرد دامن بزند.

● چرا قالب رباعی را برای بیان افکار و دل‌مشغولی‌هایش انتخاب کرده است؟

به نظر می‌رسد رباعی، آن‌طور که برخی ادیبان معتقدند، از سخت‌ترین قالب‌های شعری است، بنابراین او سراغ قالب‌هایی که همه می‌روند رفته است. از طرفی در رباعی در چهار مصرع می‌شود اندیشه خود را بیان کرد. شاید با قالب‌هایی مثل غزل و قصیده زمان می‌برد که اندیشه خودت را نشان بدهی، اما در قالب رباعی در کوتاه‌ترین فرصت و به‌صورت اجمالی می‌شود اندیشه خود را بیان کنی.

● آیا خیام را باید فیلسوفی بدبین بدانیم یا فیلسوفی واقع‌بین؟

به باور من خیام فیلسوف لحظه‌هاست. فیلسوفی که بدبین نیست، اما واقع‌نگر است و آن چیزی که در درون و بطن جامعه می‌بیند به زبان می‌آورد و اصولاً آدم‌های واقع‌بین، آدم‌هایی هستند که در لحظه زندگی‌های فلسفی می‌کنند. نه در گذشته سیر می‌کنند و نه به دنبال آینده‌اند. انسان‌های واقع‌بین معتقدند وقتی لحظه‌ات درست شد شما می‌توانی به آینده‌ای درست و نیکو امیدوار باشی.

● خیام برای زندگی امروز ما چه درسی دارد؟

● معتقدم که به خیام از حوزه‌های مختلف خیلی توجه شده است. در حوزه نجوم، هندسه و... اما آن‌گونه‌که باید‌وشاید به درسی که خیام برای زندگی ما، برای وضعیت‌نظر امروز ما دارد پرداخته‌نشده‌است. این درس به این من باید برای ما ایرانیان مطرح باشد و همه ما به این سمت برویم که در واقع با شاد بودن و در لحظه زندگی کردن، بهتر فکر کنیم و آینده‌درستی برای خودمان رقم بزنیم. این اندیشه خیام درسی جهانی است. درسی است که تا زمانی که بشر وجود دارد می‌تواند برایش چراغ راهی باشد که زندگی‌اش را خیلی پرمعناتر و هدفمندتر کند.

۱- خیام در مقام اعتراض به سیاست‌های خردستیز عصر سلجوقی، «دکتر حسن صادقی سمرجانی، دکتر علی یحیانی، پژوهش‌های نثر و نظم فارسی، شماره ۵، تابستان ۱۳۹۷

۲- خیام، اندیشه و عصرش، دکتر مریم خلیلی جهانتیغ، مجله‌زبان‌وادبیات‌فارسی‌ودانشگاه‌فارسی‌ودانشگاه‌سیستان و بلوچستان، ۱۳۸۵

معماری واژگان اهمیت می‌دهد. حکیم در ۱۴۳ ترانه ۲۵۷۵ واژه به کار برده که سیم‌هر یک حداکثر ۲۵ واژه است. این کتاب را انتشارات جغد در سال ۱۳۹۸ در ۲۳۵ صفحه به چاپ رسانده است.

